

امثال قرآن

□ آیه الله محمد هادی معرفت

چکیده

تمثیل، ترسیم خیال است که در وهم حالت تجسّد پیدا می کند، و شنونده یا بیننده را چنان تحت تأثیر قرار می دهد که گمان می کند شخصاً در معرکه حضور دارد و حوادث را از نزدیک مشاهده می کند. و هرگاه قدرت ترسیم بالاتر باشد این تأثیر بیشتر است تا جایی که احیاناً شنونده یا بیننده گمان می برد خود قهرمان معرکه است. تمثیل یکی از شیوه های بیانی است که قرآن کریم نیز از آن به خوبی بهره برده و تابلوهای زیبایی آفریده که مطالب را به صورت مجسم در مقابل چشم خواننده قرار می دهد.

مرحوم آیه الله معرفت در این مقاله به بررسی تمثیلهای قرآن پرداخته و آنها را با بیانی شیوا باز نموده است.

واژگان کلیدی: قرآن، امثال، تمثیل، فن ترسیم.

مقدمه

تمثیل یا ضرب المثل در قرآن، یکی از شاخصه های بیان قرآنی است که می تواند بهترین تأثیر را بر روی شنوندگان داشته باشد و قرآن از این عامل تأثیر، بهترین بهره را برده

است. اساساً قرآن مطالب عالیّه خود را در قالب تمثیل و تشبیه و استعاره بیان داشته به دلیل کوتاهی الفاظ موضوعه برای رساندن چنین مطالبی- و گاه از آن فراتر رفته، دست به ترسیم و تخیل حالت روانی مورد نظر می‌زند و به خوبی از عهده آن برمی‌آید و این شیوه ادبی و فنی از بهترین وسائل ممکن برای تأثیر دعوت به شمار می‌رود.

هر یک از تمثیلهای قرآنی، تابلوهایی هستند که ماهرانه حالات و اوضاع مورد نظر، ترسیم شده و در مقابل روی مخاطبان قرار گرفته تا خود شاهد مناظر زشت و زیبای گستره حیات بشری باشند و خود قضاوت کنند و آن قدر در این ترسیمها مهارت به خرج رفته که می‌توان آن را از دلائل اعجاز قرآن به شمار آورد.

تمثیلهای قرآنی هر یک تجسید حالتی است که در درونها می‌گذرد، که به صورت خیال آمده، قوه و اهمه، آن را یک واقعیت محسوس احساس می‌کند، لذا گفته‌اند: مثل، تشبیه نامحسوس است به محسوس، تا آنچه مورد نظر است گمان رود با وسیله سمعی و نظری قابل درک است.

حق مثلها را زند هر جا به جاش می‌کند معقول را محسوس و فاش
تا که دریابند مردم از مثل آنچه مقصود است بی‌نقص و خلل
﴿و تلك الأمثال نضربها للناس لعلهم يتفكرون﴾ (حشر/ ۲۱)

﴿و لقد ضربنا للناس في هذا القرآن من كل مثل لعلهم يتذكرون﴾ (زمر/ ۲۷)

﴿و تلك الأمثال نضربها للناس و ما يعقلها إلا العالمون﴾ (عنكبوت/ ۳۳)

خداوند پس از آنکه کافران را مورد نکوهش قرار داده که هر چه به آنان گوشزد می‌شود تا از فرامین الهی پیروی کنند، آنان اصرار می‌ورزند تا پیرو روش نیاکان خود باشند، گرچه نیاکانشان از اندیشه و خرد تهی بوده‌اند، لذا این یک پیروی کورکورانه و حساب نشده است که از انسانیت انسان می‌کاهد و او را از فراز قله عقل و خرد به زیر می‌اندازد. پس از آن، حالت تقلید حساب نشده آنان را ترسیم می‌کند:

﴿و مثل الذين كفروا كمثل الذي ينعق بما لا يسمع إلا دعاء و نداء. صمّ بكم عسى فهم لا يعقلون﴾ (بقره/ ۱۷۱)؛ مثل تو با کفار، مثل کسی است که برای خواندن بهایم صدا درمی‌دهد، که آن بهایم جز آوا و بانگی نمی‌شنوند و هرگز به مفاهیم و محتوای کلام بی‌نمی‌برند. اینان همچون کران، لالان و کورانند، از این رو چیزی درک نمی‌کنند.

در این ترسیم، پیامبر را همچون چوپان فرض کرده که برای چراندن گله آوا درمی‌دهد که گله جز آوا و بانگ چیز بیشتری درک نمی‌کند و هرگز چوپان نمی‌تواند با آنان به گفتگو بنشیند یا مطالبی بر آنان عرضه بدارد. سپس آنان را از بهایم پایین تر دانسته، همچون کران، لالان و کوران فاقد حواس ادراک می‌داند. کردند، چیزی نمی‌شنوند؛ کورند، چیزی نمی‌بینند؛ لالند، قادر به گفتار نیستند؛ نه قابل هدایت و نه قابل بحث و گفتگو. لذا موجوداتی هستند همچون جمادات و از بهایم پست تر: اینان همچون بهایم‌اند، بلکه گمراه‌تر. اینان همانا غفلت زده گانند (اعراف/ ۱۷۸).

۱. ایجاز، ایفاء و حسن بیان

ابن اثیر (متوفای ۶۳۷ ق.) در وصف تمثیل می‌گوید: تمثیل دارای سه ویژگی است: مبالغه، بیان و ایجاز (ابن اثیر، *المثل السائر*: ۱۲۳/۲)

مبالغه، به معنای تأکید در رسانیدن معنی و ایفاء کامل مقصود؛ زیرا سخن عادی و عاری از مثل، ممکن است ایفاء مقصود نکند و در رساندن معنی رسا نباشد یا کوتاه آید، ولی همراه با تشبیه و تمثیل، بهتر و شیواتر می‌توان به هدف کلام نزدیک شد. قبلاً درباره اعمال بیهوده کافران، خداوند مثلی زده که کاملاً بی‌ارح بودن و بیهوده بودن اعمالشان را آشکار ساخته است:

﴿ممثل الذين كفروا بربهم أعمالهم كرماد اشتدت به الريح في يوم عاصف، لا يقدرون مما كسبوا على شيء ذلك هو الضلال البعيد﴾ (ابراهیم/ ۱۸).

اعمال کافران همانند خاکستری است که دستخوش تندبادی قرار گرفته، آن هم در روز توفانی. هرگز از آنچه گرد آورده بودند چیزی عایدشان نخواهد گردید. و این جز گمراهی دور نخواهد بود.

اولاً، اعمال آنان را به خاکستر (رماد) که سوخته‌ای بیش نیست تشبیه نموده؛ ثانیاً، همین خاکستر دستخوش تندباد است در روز توفانی که هستی خود را از دست می‌دهد و از هم می‌پاشد.

در این تشبیه و توصیف، به خوبی ناپایداری و سستی اعمال کافران برملا می‌گردد، که در سخن عادی چنین نمودی نیست.

در جای دیگر در رابطه با اعمال ریاکاران همین گونه تشبیه شیوا تکرار می شود: «يا أيها الذين آمنوا لا تطلوا صدقاتكم بالبنّ والأذى، كالذي ينفق ماله رياء الناس و لا يؤمن بالله و اليوم الآخر فمثلوا كمثّل صفوان عليه تراب فأصابه وابل فتركه صلداً. لا يقدرّون على شيء مما كسبوا. و الله لا يهدى القوم الكافرين» (بقره/ ۲۶۴).

ای مؤمنان، صدقات خود را با منت گذاری و آزار رساندن تباه نسازید. همانند کسی که مال خود را برای ظاهرنمایی انفاق می کند و هرگز به خدا و روز جزا ایمان ندارد. مثل او مانند سنگ صافی است که بر روی آن خاکی نشسته که بارانی تند آن را فراگیرد و آن را شسته با خود ببرد، و آن سنگ را همچون سنگ خارا (که سخت و سفت است و بدون تراوش) باقی گذارد. اینان از آنچه کرده اند سودی نبرند. که خداوند، هدایت گر گروه کافران نخواهد بود.

در این جا نیز اعمال ریاکارانه کافران را همانند خاک نرم که بر سنگ صاف نشسته، می داند و هرگونه حالت ثبات و دوام ندارد؛ زیرا با اندک وزش بادی از هم می باشد چه رسد به باران رگبار که کاملاً آن را شسته، اثری از آن باقی نمی گذارد، و آنکه بر روی آن خاک نشسته بود، همچون صخره سخت و سنگ خارا برهنه باقی می ماند.^۱

در این تشبیه نیز بی ثباتی و تباه شدن اعمال ریاکارانه به خوبی هویدا گردید. اینجاست که ویژگی ایفا در تشبیه آشکار می گردد؛ زیرا اگر این تمثیل در کلام وجود نداشت، هدف به این خوبی روشن نمی گردید. مثلاً اگر تنها می گفت: اعمال کافران یا ریاکاران تباه است، به خوبی این تباهی مشهود نمی گردید. و از همین جا ویژگی بیان نیز آشکار می شود؛ زیرا تبیین مطالب با این گونه تمثیل، بهتر و روشن تر آشکار می گردد تا آنگاه که سخن از تمثیل عاری باشد.

ایجاز (سخن کوتاه با محتوایی بلند و گسترده) از همین جا نشأت گرفته که با کوتاه ترین سخن که همراه تمثیل است، رساترین مطلب گسترده را ایفا می کند. لذا، کلام قرین با تمثیل، سه ویژگی همراه دارد: ایجاز، ایفا و حسن بیان.

در همین راستا ابواسحاق نظام می گوید: «در مثل، چهار ویژگی وجود دارد که در دیگر سخن یافت نشود: ۱- ایجاز، ۲- ایفا، ۳- حسن تشبیه، ۴- حسن ادا (ابن قیم

۱. صفوان: سنگ صاف و لغزنده که گرد و غبار بر آن ثباتی ندارد.

صلد: سنگ خارا که فاقد هرگونه تراوش باشد و هیچ گیاه بر آن نروید.

جوزیه، اعلام الموقعین: ۲۹۱/۱؛ همو، مقدمة الامثال: ۲۲).

عبدالله بن مقفع (متوفای ۱۴۲ ق.) می گوید: «اگر سخن به شیوه مثل گفته شود، گویاتر، شیواتر، و فراگیرتر خواهد بود.»

شیخ عبدالقاهر جرجانی (متوفای ۴۷۱ ق.) می گوید: صاحبان خرد اتفاق نظر دارند که هرگاه تمثیل، پشت بند کلام قرار گیرد، یا آنکه تمثیل جایگزین سخن گردد، و از صورت اصلی به صورت مثل درآید، آن را ابهتی شایسته فرا گیرد و فضیلتی والا بدست آورد که بر مقدار آن بیفزاید و آتش آن را شعله ورتر سازد. علاوه نیروی کلام را بالا برده، در برانگیختن نفوس و جذب قلوب تأثیر بیشتر و بهتری خواهد داشت (جرجانی، اسرار البلاغه: ۹۲).

از این رو، قرآن انباشته از امثال و ضرب المثل است؛ زیرا نه فقط عیب نیست، بلکه کمال اوفی به شمار می رود و بر اسرار بلاغت می افزاید. لذا خداوند فرموده:

«إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَّا بَعُوضَةٌ فَمَا فُوقَهَا. فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ، وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَيَقُولُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَ يَهْدِي بِهِ كَثِيرًا وَ مَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ» (ابن جوزیه، مقدمة الامثال: ۳۳)؛ خداوند ایبا ندارد که مثلی بزند چه کوچک باشد چه بزرگ. زیرا مؤمنان و دین باوران می دانند همه آنها حق است و دارای حکمت. این کافرانند که خرده می گیرند و می گویند: چرا چنین مثلهایی می زند تا موجب گمراهی گردد، ولی بدانند که تنها فاسقان گمراه می شوند.

۲. فن ترسیم قرآنی

از شیواترین ابزارهای مورد استفاده قرآن، فن ترسیم است که از مفاهیم ذهنی یا حالات نفسانی، یا یک حادثه یا منظر، یا برای ارائه نمونه های شاخص انسانی یا طبیعت بشری، صورتی محسوس می سازد. سپس آن صورت را حیات می دهد و به حرکت درمی آورد و از این راه به آن مفهوم ذهنی مجرد، هیئت شاخص و حرکت می بخشد و از آن حالت نفسانی تابلو و منظری می سازد و از نمونه های انسانی در دو جهت نقص و کمال- شاخصه ها ارائه می دهد و نیز حوادث و قصص را به مناظر قابل مشاهده باز می گرداند، که دارای حرکت و حیاتند و هرگاه گفتگو بر آن اضافه کند، تمامی عناصر تخیل، تکمیل شده در آن یافت می شود!

همین که نمایش آغاز شد، شنونده از حالت شنودن به حالت نظاره کردن تبدیل می‌گردد و هم آنان را به میدان حوادث - گذشته یا آینده - برده تا خود شاهد و ناظر جریان باشند و از نزدیک، وقایع را لمس کنند و شنونده چنان غرق در تماشا می‌گردد که گویا فراموش نموده مستمع است و گمان می‌برد خود حاضر و ناظر است و این از هنرهای قرآنی است که در ضرب‌المثلهای، حالت استماع را به حالت نظاره کردن مبدل می‌سازد. اکنون نمونه‌هایی از انواع ضرب‌المثلهای در قرآن (ر.ک: سیدقطب، *التصویر الفنی فی القرآن*: ۲۹-۵۵):

۳. انواع تمثیل در قرآن

همان گونه که اشارت رفت، ضرب‌المثلهای قرآن انواع گوناگونی دارد که ذیلاً نمونه‌هایی از آن ارائه می‌شود:

۱-۳. مفاهیم ذهنی که به صورت محسوس درآیند

۱- کفّاری را که مقبول درگاه پروردگار نبوده و به سعادت اخروی نایل نمی‌گردند، دو گونه ترسیم کرده است: اولاً- تصویر کسانی که پشت در آسمانها غمزده ایستاده‌اند و در آسمانها بر روی آنان بسته است. ثانیاً- کوشش در امر ممتنع مانند طناب ضخیمی که سعی می‌شود از سوراخ سوزنی گذرانده شود.

«إِنَّ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا لَا تَتَّبِعُهُمْ فِي سَمَاءٍ تُبَاهَىٰ بِهَا قُلُوبُهُمْ وَلَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّىٰ يُلَاقُوا فِيهَا جَمَلًا مِّمَّنْ لَمَّ يَتَسَوَّىٰ فِي سَمَاءِهَا أَكْوَاجُ حُمَلٍ يَدْعُونَ أَنُورًا وَأُضْوَاءً وَنُورًا مِّمَّنْ لَمَّ يُضْوَىٰ» (اعراف/ ۴۰)؛ کسانی که آیات الهی را تکذیب نموده از پذیرش آن کبر ورزیده‌اند، هرگز درهای آسمان بر روی آنان باز نخواهد شد و داخل بهشت نشوند تا موقعی که طناب ضخیمی وارد سوراخ سوزنی گردد.

این دو صورت، ترسیمی است از ذهنیتی که نسبت به موضع کافران در پیشگاه حضرت احدیت وجود دارد.

۲- درباره اعمال تبهکاران که ضایع می‌گردد و اثری از آن باقی نمی‌ماند، صورت ذرات پخش شده در هوا را مجسم می‌سازد که کاملاً از هم پاشیده چیزی از آن در دست نمانده است.

«وَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَىٰ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَدَأَ فَجَعَلْنَا هَبَاءَ مَشْرُورًا (فرقان/ ۲۳)؛ و به اعمالی که کرده‌اند پردازیم سپس آن را چون ذرات گرد پراکنده سازیم.

اعمال تبهکاران را به صورت گرد و غباری ترسیم کرده که در هوا پخش و پراکنده می‌گردد و به خوبی ضایع شدن کارهایشان را مجسم می‌سازد.

۳- انفاق کافران را - که برای خدا نباشد- به صورت کشتزاری ترسیم می‌کند که باد سرد و شدید وزیده آن را نابود ساخته است:

«مَثَلُ مَا يُنْفِقُونَ فِي هَذِهِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَثَلِ رِيحٍ فِيهَا صِرٌّ أَصَابَتْ مَرْثَ قَوْمٍ فَأَهْلَكْتَهُمْ وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَلَٰكِن أَنفُسُهُمْ يَظْلِمُونَ» (آل عمران/ ۱۱۷)؛ مثل آنچه را که در این جهان انفاق می‌کنند [و جهان دیگر را نادیده می‌گیرند] همانند تندبادی سرد بر کشتزار گروهی است که بر خود ستم کرده‌اند و آن کشتزار را نابود سازد. البته خدا بر آنان ستم روا نداشت، بلکه آنان خود بر خویشان ستم نمودند.

۴- برای آنکه روشن کند، تنها خداوند است که درخواستها را اجابت می‌کند و دیگران هرگز قادر به اجابت خواسته‌ها نیستند، آن را بدین صورت ترسیم می‌کند: انسانی است تشنه کام، بر لب جویباری ایستاده که آب از دسترس او دور است. دو دست خود را به سوی آب دراز می‌کند و هر چه تلاش می‌کند دستش به آب نمی‌رسد: «وَلِهٖ دَعْوَةُ الْحَقِّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُم بِشَيْءٍ إِلَّا كِبَاسٌ مِّمَّنْ أَلَمَّ إِلَى الْمَاءِ لِيَبْلُغَ فَاهُ وَمَا هُوَ بِبَالِغِهِ. وَمَا دَعَا الْكَاْفِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ» (رعد/ ۱۴)؛ او راست خواندن راستین. آنانکه جز او را می‌خوانند هیچ پاسخی به آنان نمی‌دهند. همانند کسی که دو دست خود به سوی آب دراز نماید تا به دهان رساند و نتواند. و خواندن کافران جز گمراهی نباشد.

این ترسیم چنان زنده و جاندار است که شنونده گمان می‌برد خود شاهد حادثه است و انسانی را مشاهده می‌کند بر لب آبشخوری بر بلندی ایستاده و تشنه است، دو دست خود را به آرزوی نوشیدن آب دراز می‌کند، ولی تلاش او بیهوده است.

۵- برای آنکه روشن کند سستی و بی‌ثباتی مواضع مشرکان را، که نه پایه‌ای دارد و نه اساس استواری، صورتی را ترسیم می‌کند که انسانی از بلندای آسمان پرت شده و در میان هوا معلق مانده، یا آنکه مرغان لاشخور او را می‌ربایند یا آنکه

گردبادها او را به این طرف و آن طرف و نهایتاً او را به چاله‌ای پرت می‌کنند، دستش از همه جا بریده است:

هو من یشرك بالله فكأنما خر من السماء، فتخطفه الطير أو تهوى به الريح في مكان سحيق ﴿حج / ۳۱﴾ هر که به خدا شرک آورد، چونان کسی است که از آسمان فرو افتد و مرغ او را برباید یا بادش به جایی پست افکند.

۲-۳. حالات نفسانی و معنوی که به تجسد درآیند

۱- دربارهٔ حالت تحیر و تردیدی که درون مشرکان را فرا گیرد، و کسانی که همواره در شک به سر برند تا کدام راه را انتخاب کنند، راه توحید را یا تعدد آلهه، و هر دم احساسات او تحریک می‌شود که راه هدایت را پوید یا راه ضلالت را جوید. چنین حالت نااستواری را به تجسد درآورده، انسان نگون‌بختی را مانند که دستخوش بازی شیاطین قرار گرفته... و ای کاش تنها همین بود، که این خود یک سوئی است و تا حدودی راحت‌بخش، هر چند راه ضلالت باشد، ولی از جانب دیگر او را فرا می‌خوانند، برادرانش که ایمان آورده‌اند او را دعوت به ایمان می‌کنند... او در این میان متحیر است تا کدام راه را انتخاب کند، راه دوستان شیطانی، یا راه برادران ایمانی. و چون از خود اختیاری ندارد، میان این دو راه حیرت‌زده و سرگردان است:

وقل أندعوا من دون الله ما لا نبتغنا ولا يضرنا و نرد على أعقابنا بعد إذ هدانا الله كالذي استهوته الشياطين في الأرض، حيران، له أصحاب يدعونه إلى الهدى، اتنا... ﴿انعام / ۲۱﴾ بگو: آیا جز خدا کسی را بخوانیم که نه سودی می‌دهد نه زیانی و به گذشتهٔ خود باز گردیم، پس از آنکه خداوند ما را هدایت کرده است؟ همانند کسی که شیاطین او را گمراه کرده‌اند و حیرت‌زده بر روی زمین رهایش ساخته‌اند؟ و او را بارانی است که به هدایت ندایش می‌دهند که نزد ما باز گردد...!

او در میان آن گمراهی و این دعوت به بازگشت با قلبی پراکنده، حیرت‌زده و دهشت‌زده است؛ نمی‌داند چکار کند، زیرا از خود تصمیمی ندارد.

۲- حالت کسی را ترسیم می‌کند که اسباب شناخت و معرفت برایش آماده گشته، ولی از آن روی برتافته و همانند کسی به سر می‌برد که انگار هیچ یک از اسباب هدایت برایش میسر نیست. در نتیجه زندگی نگران‌کننده و سختی را

می‌گذرانند و هر یک از دو حالت شناخت و تجاهل او را دنبال کرده، به سوی خود می‌خوانند و او را نه در بی‌خبری غفلت و نه در آرامش معرفت رها می‌سازند، او با کمال ناراحتی به این طرف و آن طرف بیهوده روی می‌آورد:

هو اتل عليهم نبأ الذي آتيناها فانسخ منها، فأتبعه الشيطان فكان من الغاوين. و لو شئنا لرفعناها، و لكنهُ أخذ إلى الأرض و أتبع هواه. فمثلهُ كمثل الكلب: إن تحمل عليه يلهث أو تتركهُ يلهث ﴿اعراف / ۱۷۶﴾؛ بخوان خبر کسی که آیات و دلایل شناخت را به او داده بودیم و او از آن، خود را عاری ساخت. پس شیطان در پی او افتاد و او از فرومایگان گردید. اگر می‌خواستیم او را رفعت دهیم، می‌کردیم ولی او خود در زمین ثابت و پابرجا ماند و از پی هوای نفس رفت. مثل او مثل سگی است که اگر به او روی آورده حمله کنی زبان از دهان بیرون آورد، و اگر رهایش سازی باز هم زبان بیرون آورد. یعنی بیچاره و زیون است.

۳. حالت کسی را که تزلزل عقیده دارد چنین ترسیم می‌کند: نه آرامش یقین دارد که با مشکلات پنجه نرم کند و در مقابل سختیها و دشواریها استقامت ورزد و نه می‌تواند عقیده را کنار گذارد و در بی‌خبری زندگی کند. چنین حالتی، کسی را مانند که در اضطراب و هراس به سر می‌برد و هر آن خود را در آستانهٔ سقوط و فروریزی می‌بیند:

هو من الناس من يعبد الله على حرف، فإن أصابه خير اطمأن به، و إن أصابه فتنة انقلب على وجهه، خسر الدنيا و الآخرة. ذلك هو الخسران المبين ﴿حج / ۱۱﴾.

«حرف»: کناره را گویند. و لبهٔ پرتگاه نیز «حرف» باشد. از به کار بردن این واژه، به خوبی حالت نگرانی و بیم و هراس تجسم می‌یابد. زیرا کسی که بر لبهٔ پرتگاه روزی می‌گذراند، روشن است چه اندازه، مضطرب و نگران است و هر آن خود را در آستانهٔ سقوط می‌بیند.

این گونه افراد در صلب عقیده قرار نگرفته‌اند، بلکه در کناره به سر می‌برند، لذاست که عقیدهٔ مستحکم، آنان را استوار نساخته، و در بی‌خبری مطلق هم نیستند. اکنون اگر حالت چنین افرادی را در مقابل خود مجسم‌سازی، جز اضطراب و نگرانی چیزی نخواهی دید.

چنین افرادی همواره در کناره قافله ایمان قرار دارند، تا اگر رفاه و خوشی روی آورد دلگرم می شوند، و اگر ناخوشی و سختی پیش آمد کرد، پا به فرار می گذارند و هرگز خود را پای بند ایمان نمی دانند. لذاست که چنین افرادی نه پای بند ایمان و نه فاقد ایمانند. نه از دنیا بهره وافی برده و نه از آخرت بهره دارند. ﴿خسر الدنيا و الآخرة ذلك هو الخسران المبين﴾ (حج/ ۲۲).

هر که این آیه را با تدبیر و تعمق می خواند، خود به خود کسی را در نظر می آورد که در کنار قافله قرار دارد و با حالت اضطراب به سر می برد که دلگرم باشد یا فرار را بر قرار اختیار کند.

۴- و بر همین گونه است آنگاه که حالت مسلمانان را پیش از اسلام آوردن ترسیم می کند، موقعی را که در لبه دوزخ قرار داشتند و سقوط آنان در «گودال آتش» حتمی به شمار می رفت، آنگاه اسلام آمد تا همگی را از سقوط حتمی نجات دهد: ﴿و اعتصموا بحبل الله جميعاً و لا تفرقوا و اذكروا نعمة الله عليكم، إذ كنتم أعداء فأثف بين قلوبكم، فأصبحتم بنعمته إخواناً و كنتم على شفا حفرة من النار فأنقذكم منها...﴾ (آل عمران/ ۱۰۳).

«شفا» لبه تند که شیب آن به سوی قعر دهانه زیاد است.

مردم پیش از آمدن اسلام چنین وضعیتی داشتند و بر لبه تند سقوط قرار داشتند و همدلی و هم سوئی میان آنان حاکم نبود. انبوهی بودند در حال تنازع و کشمکش و در جایگاهی قرار داشتند که سقوط و نابودی مطلق آنان حتمی بود. آنگاه اسلام آمد و آنان را از اختلاف و سقوط نجات داد. لذا می فرماید:

به ریمان مستحکم الهی چنگ زیند و همه در یک سو حرکت کنید و از تفرق و پراکندگی پرهیزید و یاد آورید نعمت الهی را، هنگامی که با یکدیگر دشمنی می ورزیدید، و اکنون دلهایتان به هم نزدیک شده به جای اختلاف حالت اختلاف و الفت به خود گرفته اید و امروزه همه برادرید و برادرگونه زندگی می کنید. شما بر لب پرتگاه قرار داشتید، پرتگاهی که شیب تند آن به سوی گودال آتش بوده است و اکنون شما را نجات بخشید و از سقوط حتمی رهایی داد.

۵- نظیر آن، ترسیم دیگری است از ساختار ایمانی که بر پایه تقوا (پروا - تعهد)

استوار نگردیده است و هر آن احتمال سقوط و فروریزی ساختمان می رود: ﴿أفمن أسس بنيانه على تقوى من الله و رضوان خير أم من أسس بنيانه على شفا جرف هار فانهار به في نار جهنم...﴾ (توبه/ ۱۰۹).

این آیه درباره مسجد ضرار نازل گردیده در مقابل مسجد قبا؛ که این بر اساس تقوا و آن بر پایه ضد تقوا بنا نهاده شده است.

آیا کسی که ساختمان خود را بر پایه تقوا و محکم کاری و رضایت حق بنا نهاده، شایسته تر است یا کسی که ساختمان خود را بر لبه سیلگاهی - که آب، زیر آن را شسته باشد - نهاده که هر آن در حال سقوط و فروریزی است، و نهایتاً در گرداب دوزخ سقوط می کند.

ساختار ایمانی که بر اساس تقوا و پرهیزگاری نباشد، همانند ساختمانی است که بر لبه سیل قرار گرفته، به گونه ای که سیل زیر آن را شسته، حالت فروریزی دارد: چنین ترسیمی به خوبی نمایانگر وضعیت نااستواری است که نمی توان به آن دل بست.

نکته جالب، در به کار بردن واژه «فانهار به» است که حرکت تدریجی فروریختن را می رساند، همانند آن است که ساختمانی را مشاهده می کنیم که در حال فروریزی است؛ و این همان حرکتی است که در ترسیمهای قرآنی به صورتها جان می بخشد و آنها را به جنبش درمی آورد تا بهتر و شیواتر، مشاهده شود و با این حرکت، تمامی عناصر فن تصویر تکمیل می گردد.

۳-۳. ترسیم نمونه های شاخص انسانی

در آیه های ذیل، نمونه هایی از شاخصه های انسانی به نمایش گذارده شده است:

۱- ﴿و من الناس من يعبد الله على حرف...﴾

کسی که ایمان شکلی دارد و در کناره قافله حرکت می کند، تا اگر خیر برسد شریک باشد، و اگر شری روی آورد پا به فرار گذارد. این یک نمونه از انسانهایی است که به ظاهر ایمان آورده، ولی در درون با شک و تردید است و پنجه نرم می کند، آرامش ندارد، استقرار ندارد، بیمناک است، هراسناک است و در نهایت زیانبار....

۲- ﴿الذی آتیناه آیاتنا فانسلخ منها...﴾

ظاهری آراسته دارد و تمامی امکانات برای صعود بر مدارج کمالات برایش فراهم است... ولی باطن آلوده او، وی را از همه این امکانات محروم می‌سازد و خود را به هوی و هوس و خواسته‌های پست حیوانی می‌سپارد، از این رو سیرایی نداشته، همچون سگان درمانده به این طرف و آن طرف پارس می‌کند.

۳- علاوه بر آن در جاهای دیگر نمونه‌های بارزی ارائه داده، از جمله انسانهای معاند و مکابر که با انگیزه‌های سست و بی‌ارج و با حالتی کورکورانه، در مقابل حق ایستادگی می‌کنند و خود نمی‌دانند چکار می‌کنند. بیهوده تلاش می‌کنند و ره‌آوردی نخواهند داشت.

﴿و لو فتحنا علیهم باباً من السماء فظلوا فیه یعرجون، لقالوا إنما سكرت أبصارنا بل نحن قوم مسحورون﴾ (حجر/ ۱۴)؛ اگر برایشان دری از آسمان بگشاییم که از آن بالا روند [تا خود شاهد ملکوت اعلا باشند، باز هم از روی عناد و لجاجت] گویند: چشمان ما سو نمی‌دهد و هوشیارانه نمی‌بینیم، بلکه ممکن است ما مردمی جادوزده باشیم.

مردمی سرسخت و نرمش‌ناپذیر، این گونه در مقابل حق مقاومت می‌کنند.

۴- انسانهایی که تنها در حال شدت سر به راه می‌شوند و همین که شدت رفع گردید به همان سرکشی نخستین برمی‌گردند. این ترسیم با حرکت و جریانات گوناگون توأم گردیده، منظره‌های متعددی را ارائه می‌دهد، در ضمن آن، نمونه انسانی لجوج و فاقد تعهدی را به نمایش می‌گذارد:

﴿و هو الذی یرسّمکم فی البرّ و البحر، حتی إذا کتمت فی الفلک و جرین بهم بریح طیّبة و فرحوا بها. جاءتها ریح عاصف، و جاءهم الموج من کلّ مکان، و ظنّوا أنّهم أحبط بهم، دعوا الله مخلصین له الدین: لئن أنجانا من هذه لنکوننّ من الشاکرین. فلما أنجاهم، إذا هم یبغون فی الأرض بغیر الحق﴾ (یونس/ ۲۳)؛ اوست که شما را در خشکی و دریا سیر می‌دهد. تا آنگاه که در کشتیها باشند و باد موافق بوزد شادمان شوند، ولی چون توفان فرا رسد و از هر سو موج دریا بر آنها ریزد، چنانکه پندارند در محاصره امواج قرار گرفته‌اند، خدا را از روی اخلاص بخوانند که اگر از خطر رهایمان سازی سپاسگزار باشیم. چون خداوند آنان را برهاند، همانا در پهنای زمین به ناحق سرکشی کنند....

این ترسیم، به خوبی منظر یک انسان غیر متعهد و ناسپاس را به نمایش گذارده، که در حالت شدت سر به راه و در حالت رفاه سرکش می‌گردد.

۵- در همین راستا انسانی را ترسیم می‌کند که در ظاهر آراسته و با سخنانی فریبا جلب توجه می‌کند، ولی در باطن خبیث، و به دنبال فساد و افساد و تباه ساختن زندگی بر مردم می‌کوشد.

﴿و من الناس من یعبیک قوله فی الحیاة الدنیا، و یشهد الله علی ما فی قلبه، و هو ألدّ الخصام. و إذا تولى سعی فی الأرض لیفسد فیها و یهلك الحرث و النسل. و الله لا یحبّ الفساد﴾ (بقره/ ۲۰۴)؛ برخی از مردم که گیرایی سخشن مایه شگفتی تو می‌گردد، و هر دم خدا را بر پاکی درونش گواه می‌گیرد. در حالی که کینه‌توزترین دشمنان به شمار می‌رود و چون از نزد تو برود در صدد فساد برمی‌آید و کشتزارها و دامها را تباه می‌سازد. البته خداوند تباهی را خوش ندارد.

۳-۴. ترسیم حوادث جاری

در قرآن، علاوه بر ترسیم مفاهیم و حالات و شخصیات، حوادث و کارزارها نیز ترسیم شده است، به گونه‌ای که حرکات تجسمی حوادث به خوبی به نمایش گذارده شده، از جمله: واقعه احزاب (جنگ خندق) را می‌توان نام برد که پیروزی کامل مسلمانان و شکست فاحش مشرکان و نیز نفاقها و ضعف ایمانها، آشکارا به نمایش گذارده شده است و حتی حرکات برونی و انفعالات درونی افراد و گروهها به ترسیم کشیده شده است، به گونه‌ای که همه این حوادث و پیشامدها همانند آن است که اکنون قابل مشاهده است و از نزدیک آن را لمس می‌کنیم، و تمامی جزئیات و ریزه کاریها در ترسیم، صورت و شکل یافته است:

﴿یا ایها الذین آمنوا اذکروا نعمة الله علیکم، إذ جاءکم جنود، فأرسلنا علیهم ریحاً و جنوداً لم تروها، و کان الله بما تعملون بصیراً﴾؛ إذ جاؤکم من فوقکم و من أسفل منکم، و إذ زاغت الأبصار، و بلغت القلوب الحناجر، و تظنّون بالله الظنوناً؛ هنالك ابتلى المؤمنون و زلزلوا زلزالاً شدیداً؛ و إذ یقول المنافقون و الذین فی قلوبهم مرض: ما وعدنا الله و رسوله إلا غروراً؛ و إذ قالت طائفة منهم: یا أهل یثرب لا مقام لکم فارجعوا. و یستأذن فریق منهم النبی، یقولون إن بیوتنا عورة، و ما هی بعورة، إن یریدون إلا فراراً﴾ (احزاب/ ۹-۱۴).

ای مؤمنان، نعمتی را که خداوند بر شما ارزانی داشته یاد آور شوید. بدان هنگام که لشکرها بر سر شما تاختند و خداوند، باد و لشکرهایی را که نمی‌دیدید (فرشتگان) به سوی آنان گسیل داشت... آنگاه که از بالا و پایین بر شما تاختند، چشمها خیره

شد و دلها به گلوگاهها رسیده بود و به خدا گمان ناروا بردید. در آن هنگام، مؤمنان مورد امتحان و آزمایش قرار گرفتند و سخت دگرگون شدند. زیرا منافقان و کسانی که دلهايشان بیمار است می گفتند: خدا و پیامبرش ما را فریب داده اند و گروهی می گفتند ای مردم یثرب (شهر مدینه) اینجا جای ماندن نیست، کوچ کنید و به خانه هایتان باز گردید. و گروهی آمده از پیامبر رخصت می خواستند و می گفتند خانه های ما را حفاظی نیست. البته خانه هایشان بی حفاظ نبوده، بلکه می خواستند از ماندن برای کارزار بگریزند.

کدامین اضطراب و هراس درونی یا دگرگونی و تکاپوی برونی، حاصل از هول جنگ، و کدامین نشانه پیدا و پنهان معرکه است که در این نوار ظریف و دقیق و دارای حرکات برجسته، نمایان نشده است؟

همانا، اینان دشمنانند که از هر سو به سوی مؤمنان سرازیر می شوند، و این دیده های خیره شده و نفس های تنگ شده در قفسه سینه ها، سراسر جبهه جنگ را فرا گرفته است و اینان مؤمنانند که حالت تزلزل سخت به آنان رخ داده است و اینان منافقانند که روح ناامیدی و یأس در لشکریان اسلام می دمند و می گویند: خدا و رسول او ما را فریب داده اند که وعده پیروزی داده اند و مردم مدینه را تشویق می کنند تا به خانه هایشان باز گردند و از خطر بگریزند و جان سالم به در برند و اینان گروه ضعیف الایمان و بهانه جویند که می گویند: خانه هایمان پوشش نظامی ندارد، در حقیقت چنین نیست، بلکه بهانه جویی می کنند و آهنگ فرار از کارزار دارند! این گونه است که هیچ حرکت و نشانه ای که جلب توجه کند نبوده مگر آنکه به طور زنده بر این نوار تجسمی ثبت و ضبط گردیده و حالت عیان به خود گرفته است.

آری، این حادثه ای است که واقع گردیده، ولی فحوای آن، هر نوع شکست یا فراری را از واقعیات تلخ مجسم می سازد و با اندک تفاوت برای همیشه تکرار می گردد و چگونگی رویارویی حق و باطل را بیه ویژه در موقع احساس شکست- نشان می دهد.

۲- در حادثه ای دیگر (جنگ احد) نظیر همین حادثه، منظره شکست و نااستواری افراد را با تمامی ابعادش ترسیم کرده و آن نیز یک حادثه انفرادی به شمار نمی رود،

بلکه یک صورت ترسیمی همیشگی است که در چنین مواقعی برای افراد نالایق رخ می دهد، تا عبرت باشد و شایستگان از آن پند گیرند:

فَوَلَقَد صَدَقَكُم اللهُ وَعَدَهُ إِذْ مَحَسَبْتَهُمْ^۱ يَا ذَنبَهُ، حَتَّى إِذَا فَشِلْتُمْ وَ تَنَازَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ، وَ عَصَيْتُمْ مَن بَعْدَ مَا أَرَاكُمْ مَا تَحْبُونَ. مَنكُم مَّن يَرِيدُ الدُّنْيَا وَ مَنكُم مَّن يَرِيدُ الْآخِرَةَ. ثُمَّ صَرَفَكُم عَنْهُمْ لِيَبْتَلِيَكُمْ. وَ لَقَدْ عَفَا عَنْكُمْ، وَ اللهُ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ. إِذْ تَصْعَدُونَ وَ لَا تَلْوُونَ عَلَى أَحَدٍ، وَ الرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ فِي أَخْرَاكُم. فَأَنَابَكُمْ غَمًّا بِغَمِّ، لَكِي لَا تَحْزَنُوا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَ لَا مَا أَصَابَكُمْ. وَ اللهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ. ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْكُم مِّن بَعْدِ الْغَمِّ أَمْنَةً نَّعَاسًا يُغْشِي طَائِفَةً مِّنْكُمْ، وَ طَائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنفُسُهُمْ، يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ، يَقُولُونَ: هَلْ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ قُلْ إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ، يُخْفُونَ فِي أَنفُسِهِم مَّا لَا يُبْدُونَ لَكَ، يَقُولُونَ: لَوْ كَانُوا لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءًا مَا قَتَلْنَا هَاهُنَا (آل عمران / ۱۵۲)؛ خداوند به وعده ای که با شما نهاده بود وفا کرد، آنگاه که دشمن را با اذن او- نابود می ساختید. و چون غنیمتی را که هوای آن را در سر داشتید به شما نشان داد، سستی ورزیدید و در آن به منازعه برخاستید و عصبان امر خدا نمودید. برخی خواستار دنیا و برخی خواستار آخرت گردید. سپس، تا شما را به بلایی مبتلا کند (آزمایش کند) از مقابله با دشمن منصرف نمود - یعنی رو گردانید- ولی خداوند شما را بخشود. زیرا خداوند بر مؤمنان رأفت و رحمتی دارد. آنگاه که به طرف بالای دشت احد می گریختید و به کسی توجه نداشته به چیزی جز فرار نمی پرداختید و پیامبر از دنبال شما، شما را فرا می خواند! پس خداوند به پاداش، غمی بر غم شما افزود. اکنون اندوه آنچه را که از دست داده اید و رنجی که برده اید، مخورید. خدا به هر کاری که می کنید آگاه است. آنگاه، پس از آن اندوه، خدا به شما ایمنی بخشید، چنانکه گروهی را خواب آرام فرو گرفت. اما گروهی دیگر - که مردم دوران جاهلی به خدا گمان ناروا داشتند- هنوز دستخوش اندوه خویش بودند و می گفتند: آیا هرگز کار به دست ما خواهد افتاد؟ بگو: همه کارها به دست خداست (البته) آنان در دل چیزی پنهان می دارند که نمی خواهند بر تو آشکار سازند، می گویند: اگر ما را بهره ای بود، این جا کشته نمی شدیم!

این ترسیم، چنان گویاست که گویی خود شاهد و ناظر ماجرا هستیم و در معرکه، حضور بالفعل داریم.

۱. تحسوتهم به معنای «تستأصلونهم» می باشد، یعنی: آنان را از میان برداشته نابود می سازید.

۳-۵. ترسیم اوصاف عینی

از گونه‌های دیگر تمثیل در قرآن - که براعت و بلاغت قرآن را میسازد- ترسیم اوصاف اشیا بی است که وجود خارجی دارند و در ترسیم قرآنی صورت مناظر واقعی به خود گرفته، زشت و زیبایی یا تأثیر مثبت و منفی آن به خوبی آشکار می‌گردد از جمله:

۱- ضرب المثلثی است که در قرآن درباره حیات دنیوی آورده، به خوبی ناپایداری آن را آشکار می‌سازد:
 و اضر لم مثل الحياة الدنيا كماء أنزلناه من السماء فاختلط به نبات الأرض، فأصبح هشيماً تذروه الرياح... (کهف / ۴۵).

زندگی در این جهان را به باران روح افزا تشبیه کرده که مایه شکوفایی زمین و رویدن گیاه و خرمی پهنای وجود گردیده، ولی عاقبت و سرانجام خشکیده و خرد شده، دستخوش تندبادها قرار می‌گیرد و از میان می‌رود!

زندگی در این جهان گرچه به ظاهر لذت‌بخش و فرح‌زاست، ولی نتوان به آن دل بست؛ زیرا حالت ثبات ندارد و در نهایت رو به زوال است.

اکنون منظره باریدن باران را در نظر بگیرید، که تا چه اندازه لذت‌بخش و حیات‌بخش است، و به دنبال آن، رویدن گیاهان و شکوفا شدن پهنای زمین، ولی سرانجام، گیاهان و سبزه‌ها خشکیده و فرسوده شده، از هم می‌پاشد و دستخوش تندبادها قرار گرفته، در فضا متلاشی گشته و به طور کلی از میان می‌رود. لذا به دنبال آیه آمده:

والمال و البنون زينة الحياة الدنيا. و الباقيات الصالحات خير عند ربك ثواباً و خيراً املاً (کهف / ۴۶)؛ مال و فرزندان، زینت حیات دنیا به شمار می‌روند، لذا نتوان به آن دل بست. ولی اعمال شایسته که اثر مثبت آن باقی باشد، پاداش بهتری دارد و امیدبخش‌تر می‌باشد.

۲- درباره شریعت - که از سرچشمه فیض و رحمت الهی نشأت گرفته- تمثیل جالبی می‌آورد:

وأنزل من السماء ماء فسالت أودية بقدرها. فاحتمل السيل زبداً رابياً. و مما يوحدون عليه

في النار ابتغاء حلية أو متاع زبد مثله. كذلك يضرب الله الحق و الباطل. فأما الزبد فيذهب جفاء، و أما ما ينفع الناس فيمكث في الأرض. كذلك يضرب الله الأمثال (رعد / ۱۷). از آسمان آب فرو فرستاد و هر بستر رودخانه به اندازه ظرفیت خویش روان گشت و آن آب روان، کف برآورد و نیز آنچه [از فلزات] بر آتش می‌گذازند تا زیور یا وسیله‌ای سازند، نیز کفی بر سر آن آید. خداوند برای حق و باطل مثل می‌آورد. اما کف بر کناری افتد و از میان می‌رود و نابود می‌شود. ولی آنچه برای مردم سودمند و پایدار است، در زمین ثابت می‌ماند و از میان نمی‌رود. خدا این چنین مثل می‌زند.

در این ضرب‌المثل، به خوبی چند نکته آشکار است:

اولاً- دین حق را به باران رحمت که حیات‌بخش است تشبیه می‌کند.

ثانیاً- برداشت هر کس یا هر گروه از مفاهیم دینی، به اندازه ظرفیت و استعداد اوست.

ثالثاً- مفاهیم دینی احیاناً دارای متشابهاتی خواهد بود که به کف آلودگیهای سیل یا فلزات ذوب‌شده تشبیه شده است، و با زدودن این کفها، حقیقت روشن و زلال دین آشکار می‌شود.

رابعاً- آلودگیها، زود یا دیر، از بین می‌رود، و آنچه باقی می‌ماند حقیقت دین و شریعت پاک است که جنبه جاوید دارد.

۳- برای انسانهای متعهد و قابل هدایت و انسانهای بی تفاوت و غیر قابل تأثیر، به زمین بارور و زمین شوره‌زار مثال می‌زند و برای هر یک از دو گروه منظره‌ای از مناظر طبیعت را ترسیم می‌کند.

و البلد الطيب يخرج نباته بإذن ربه. و الذي خيب لا يخرج إلا نكداً. كذلك نصرمت الآيات لقوم يشكرون (اعراف / ۵۸)؛ سرزمین خوب، گیاه آن به فرمان خدا می‌روید. و زمین بد جز اندک گیاهی از آن پدید نمی‌آید. این چنین گونه‌گون، دلایل الهی را برای مردم سپاس‌گزار، بیان می‌داریم....

برای مردم نیک‌سرشت و متعهد، سرزمین سرشار از مواد رویدنی را به ترسیم می‌کشد که به موقع می‌روید و شکوفا می‌گردد و برای مردم بدسگال، زمین

۱. به استعداد و قدرت درک انسانها بستگی دارد.

شوره‌زاری را تصویر می‌کند که جز اندک گیاه بی‌ثمر، چیز دیگری نمی‌روید.

۴- برای امکان بر پا شدن روز رستاخیز و زنده شدن مردگان، زمین مرده‌ای را به

ترسیم می‌کشد که باران بهاری آن را از نو به جنبش درمی‌آورد و شکوفا می‌سازد:

﴿و هو الذی یرسل الریح بשרاً بین یدی رحمتہ، حتی إذا أقلت سحاباً ثقالاً سقناه لبلد میت فأنزلنا به الماء فأخرجنا به من کل الثمرات. كذلك نخرج الموتی لعلکم تذكرون﴾ (اعراف/

۵۷)؛ و اوست که پیشاپیش رحمت خود (باران) بادهای را به نوید می‌فرستد و چون

بادهای، آب‌های گرانبار را بردارند، آن را به سیرزمینهای مرده روان سازیم و از آن،

باران فروفرستیم، و بدین وسیله هر گونه میوه برویانیم. این چنین مردگان را بیرون

می‌آوریم. باشد تا پند گیرید.

و همچنین آیه

﴿و تری الأرض هامدة فإذا أنزلنا علیها الماء اهتزت و ربّت و أنبتت من کل زوج بیج﴾

(حج/ ۵)؛ زمین را افسرده و خاموش می‌بینی. ولی چون باران بر آن بفرستیم، در

جنبش درآید و برآمده شود و از هر گونه گیاه بهجت‌انگیز برویاند.

این آیه را پیرامون آیه‌های بعث و نشور آورده تا تصویر چگونگی برانگیختن

مردگان را ترسیم کند.

و نیز آیه

﴿و من آیاته أنك تری الأرض خاشعة فإذا أنزلنا علیها الماء اهتزت و ربّت. إن الذی

أحياها لھمی الموتی. إنه علی کل شیء قدير﴾ (فصلت/ ۳۹)؛ و از دلایل قدرت پروردگار

آن است که زمین را خشک و فرونهاده می‌بینی، ولی چون آب [در فصل بهاران]

بر آن ریزش کند به جنبش درآید و برآمده شود و گیاه برویاند. آن کس که آن

را زنده کند، مردگان را نیز زنده کند. او بر همه چیز تواناست.

۵- درباره اثر مثبت انفاق (بذل مال در راه خدا) تصویری ترسیم کرده که یک به

هفتصد درجه، رشد و نمو پیدا می‌کند. مثال یک دانه گندم که بکارند و هفت

خوشه بروید و هر خوشه، صد دانه گندم بارور شود:

﴿ومثل الذین ینفقون أموالهم فی سبیل اللّٰہ کمثل حبّۃ سنابل، فی کلّ سنبلۃ مائۃ

حبّۃ. و اللّٰہ یضاعف لمن یشاء. و اللّٰہ واسع علیم﴾ (بقره/ ۲۶۱)؛ مثل آنان که مال خود را

در راه خدا انفاق می‌کنند، مثل دانه‌ای است که هفت خوشه برآورد، و در هر

خوشه صد دانه باشد. خداوند پاداش هر که را بخواهد چند برابر می‌کند. خدا گشایش دهنده و داناست.

۶- درباره دو نمونه از گفتار حق و باطل، که یکی پاک و نیکو، و دیگری آلوده

و پلید باشد، به دو درختی مثل زده که یکی استوار و بارور به میوه‌های شیرین و معطر، و دیگری بی‌ریشه و بی‌ثمر است:

﴿ألم تر کیف ضرب اللّٰہ مثلاً: کلمة طيبة، کشجرة طيبة، أصلها ثابت و فرعها فی السماء،

توتی أکلها کلّ حین یأذن ربّها. و یضرب اللّٰہ الأمثال للناس لعلّهم یتذکرون. و مثل کلمة

خبیثة کشجرة خبیثة اجثت من فوق الأرض ما لها من قرار...﴾ (ابراھیم/ ۲۴-۲۶)؛ سخن

پاک چون درختی پاک است که ریشه در زمین استوار و شاخه‌هایش در آسمان

سر برافراشته است. به فرمان خدا هر زمان میوه خود را می‌دهد... و مثل سخن

ناپاک چون درختی ناپاک است که ریشه در زمین ندارد و بر پا نتواند ماند....

در این تمثیل به خوبی روشن می‌سازد که گفتار حق ثمربخش است و پایه

استوار دارد، همچون درخت ریشه‌دار که سر بر آسمان افراشته و پرثمر است و

گفتار باطل، بیهوده و فاقد ثبات و اعتبار است؛ لذا هیچ گونه واهمه‌ای از گفتار باطل

نیاید داشت که خود به خود رو به تباهی است.

۷- برای افراد فرومایه و خودفروخته یا خودباخته که اختیاری از خود ندارند، به

بنده زرخریدی مثل می‌زند که هر گونه اختیار از او سلب شده است، برعکس

کسانی که تمامی امکانات را در اختیار دارند و آزادانه تصرف می‌کنند:

﴿ضرب اللّٰہ مثلاً عبداً مملوفاً لا یقدر علی شیء. و من رزقناه متراً رزقاً حسناً فهو ینفق منه

سراً و جهراً. هل یسترون الحمد للّٰہ، بل اکثرهم لا یعلمون﴾ (نحل/ ۷۵)؛ خدا، بنده

زرخریدی را مثل می‌زند که هیچ اختیاری از خود ندارد. و کسی که از جانب خدا

روزی نیکو داده شده، و در نهان و آشکارا انفاق می‌کند. آیا این دو برابرند؟

سپاس خاص خداست. ولی بیشترشان (بداندیشان) نادانند.

۸- و نیز مثال می‌زند به دو شخصی که یکی لال و فاقد توان است و دیگری که

آزادانه دستور عدالت می‌دهد:

﴿و ضرب اللّٰہ مثلاً رجلین، أحدهما أبکم لا یقدر علی شیء. و هو کلّ علی مولاه، أنینا

یوجّه لآبات یخیر. هل یستوی هو و من یأمر بالعدل و هو علی صراط مستقیم﴾ (نحل/

۷۶؛ مَثَل دو مرد که یکی لال است و توان هیچ چیز ندارد، و بار دوش سرپرست خود گردیده، هر جا که او را بفرستد، نتیجه خوبی بدست نمی‌آورد. آیا این مرد با آن کس که مردم را به عدل فرمان می‌دهد و خود بر راه راست می‌رود، برابر است؟

۹- کارهای سفیهانه مردمان دور از خدا را به رشته‌های به هم تافتۀ زن بی‌خردی مَثَل می‌زند، که بیهوده آن را از هم می‌گسلد. همچنین اعمال بی‌ظاهر استوار- مردمان از خدا دور، کاری مستحکم انجام می‌دهند، ولی سفیهانه، با اعمال نابخردانه، آن را از هم می‌باشند:

و لا تکنونوا کالقی نقضت غزلها من بعد قوۃ انکائاً، تخذون ایمانکم دخلاً بینکم ان تکنون هی اری من امة. انما ییلوکم الله به... (نحل/ ۹۲).

این آیه، پس از آیه «وفای به عهده آمده: که به عهد خود وفا کنید، و ایمان خود را سست نکرده از هم نپاشید، پس از آن که آن را مستحکم نموده و خدا را بر آن شاهد گرفته‌اید. آنگاه می‌گوید: و همانند آن زن مباشید که رشته‌ای محکم تافتۀ بود، سپس از هم گشود، اکنون شما سوگندهای خود را وسیله فریب قرار داده تباه می‌کنید، بدین بهانه که گروهی (یعنی خودشان) از گروه دیگر بیشتر است. خداوند، شما را بدان آزمایش می‌کند.

۱۰- برای کسانی که فیض رحمت در دست‌رسان قرار گرفته، سپاسگزاری نمی‌کنند، به سرزمین آبادی مثل می‌زند که از نعمت فراوان بهره‌مند بوده، ولی با کفران نعمت، از آنان سلب شده، گرسنگی و وحشت، همه آنان را فرا گرفته است: و ضرب الله مثلاً قرية کانت امة مطمئنة یأتیها رزقها رغداً من کل مکان، فکفرت بانعم الله فأذاقها الله لباس الجوع والخوف بما كانوا یصنعون (نحل/ ۱۱۲)؛ خدا سرزمینی را مَثَل می‌زند که امن و آرام بود. روزی مردمش به فراوانی از هر جای می‌رسید، اما کفران نعمت نمودند و خداوند به کیفر اعمالشان، به گرسنگی و وحشت مبتلاشان ساخت.

۱۱- برای کسانی که در اتفاق مال راه افراط یا تفریط می‌روند و از میانه‌روی دریغ می‌ورزند، مَثَلی آورده، همچون کسی که دو دست خود به گردن بسته گیرد یا گشاده و فراخ گیرد:

و لا تجعل یدک مغلولة إلى عنقک و لا تبسطها کل البسط فتعبد ملوماً محسوراً (اسراء/ ۲۹)؛ نه دست خویش را از روی خست به گردن بند، و نه به سخاوت یکباره بگشای، که ملامت‌بار و حسرت‌زده در خود فرو نشینی.

۱۲- خداوند برای ناتوانی آلله، مَثَلی می‌زند، همچون کسانی که مگسی بر آنان چیره گشته از آنان چیزی بریاید، بر بازپس گرفتن آن توانایی ندارند. هر چند رباینده، خود در غایت ضعف است و این می‌رساند که بر ضعیف‌ترین رباینندگان توانایی نداشته، و خود همانند آنها ضعیف یا ضعیف‌ترند.

و یا ایها الناس ضرب مثل فاستمعوا له: إن الذین تدعون من دون الله لن یخلقوا ذباباً و لو اجتمعوا له. و إن یسلهم الذباب شیئاً لا یتستقذوه منه، ضعف الطالب و المطلوب (حج/ ۳۳)؛ ای مردم مَثَلی زده شد، بدان گوش فرا دهید: کسانی یا چیزهایی را که به جای خدا می‌پرستید، اگر همه گرد هم آیند، مگسی را نتوانند آفرید و اگر مگسی چیزی از آنها بریاید، نتوانند باز ستانند. طالب و مطلوب هر دو ناتوانند.

۱۳- خداوند برای شناخت ذات خویش مَثَلی آورده که دقیقاً هویت ذات حق را آشکار می‌سازد: خداوند واجب بالذات است، وجود او از ذاتش نشأت گرفته و وجود دیگر اشیا به وجود او بستگی دارد. پس وجود هر چیز از وجود ذات حق است و وجود ذات حق ذاتی است. همچون نور که تابش آن از ذاتش نشأت گرفته و نمود دیگر اشیا از تابش اوست و نیز، ذات حق در عین حال که آشکارترین موجود است، ولی کُنه ذات وی از پنهان‌ترین اشیا شمرده می‌شود؛ همچون نور، که ظهور او بر همه مکشوف است، ولی حقیقت ماهوی آن از خفی‌ترین اشیاست. وجود نور بر همه روشن است، ولی حقیقت ذات آن بر همه مخفی است. در جهان محسوس، موجودی در چگونگی شناسایی ماهیت- نزدیک‌تر به ذات حق از نور وجود ندارد. لذا تشبیه در آیه رساترین تشبیه در این باره می‌باشد:

الله نور السماوات و الأرض، مثل نوره کمشکاة فیها مصباح، المصباح فی زجاجة، الزجاجة کأنها کوکب درئی یوقد من شجرة مبارکة زيتونة لا شرقية و لا غربية. یکاد زيتها یضئ و لو لم تمسه نار، نور علی نور. یهدی الله لنوره من یشاء. و یضرب الله الأمثال للناس، و الله بکل شیء علیم (نور/ ۳۵)؛ خدا نور آسمانها و زمین است. مَثَل نور او چون چراغدان (چراغی) است که در آن چراغی باشد. آن چراغ درون آبگینه‌ای

(قندیل بلورین)، و آن آبیگینه چون ستاره‌ای درخشنده، از روغن درخت پربرکت زیتون، که نه خاوری است و نه باختری، افروخته باشد. روغنش روشنی بخشد، هر چند آتشی بدان نرسیده باشد. نوری افزون بر نور دارد. خدا هر کس را بخواهد بدان نور هدایت می‌کند و برای مردم مثلها می‌آورد؛ زیرا بر هر چیزی آگاه است.

در این مثل، اولاً، ذات حق تشبیه شده به نور، که درخشنده‌ترین موجود است و درخشش و نمود هر چیز بدوست.

ثانیاً، نور خدا مانند «جاچراغی» است که در آن «چراغی» قرار گرفته، و آن چراغ در «آبیگینه» (قندیل بلورین) جای گرفته باشد.

این نوع چراغ کاملترین شکل آن است؛ زیرا در چراغهای معمولی نه جاچراغی (چراغدان) وجود دارد و نه قندیل بلورین، بلکه چراغ ساده و معمولی فقط تشکیل یافته از ظرف کوچکی که مخزن روغن است و فتیله‌ای که در میان آن قرار گرفته که با نفوذ روغن در فتیله و افروختن آن، چراغ روشن می‌شود. اما چون قندیل بلورین ندارد، لذا نور آن منعکس نشده و دارای تلاثو نمی‌باشد، بلکه به طور ساده می‌سوزد و روشنایی ضعیفی پخش می‌کند و چنانچه بادی بوزد و یا هوا به حرکت درآید یا بارانی بیارد، آن نور، خاموش می‌شود. ولی چراغی در وصف یادشده پیوسته روشن و فروزان است.

ثالثاً، منشأ فیض رحمانی، رحمت گسترده و همگانی پروردگار است، همچون درخت زیتون - که مابۀ روشنایی نور چراغ است - در پهنای زمین می‌روید، نه به مشرق زمین اختصاص دارد و نه به مغرب زمین، بلکه در همه جای زمین یافت می‌شود. از این رو، فیض حضرت حق، به همه جهانیان تعلق دارد و به گروهی یا جایی خاص، اختصاص ندارد، همچون آفتاب عالمتاب.

۱۴- دربارهٔ اعمال کافران که ظاهری فریبنده دارد، تمثیلی آورده همچون سراب خشکی بیش نیست:

﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمَانُ مَاءً، حَتَّى إِذَا جَاءَهُمْ لَمْ يَجِدْهُ سَيْبًا﴾ (نور/ ۳۹) اعمال کافران چون سرابی است در بیابانی، تشنگان آن را آبی پندارند و چون بدان رسند هیچ نیابند.

۱۵- نیز برای ضایع شدن اعمال کافران و تباه شدن آن به تاریکیهایی مثال می‌زند که در آن چیزی دیده نمی‌شود؛ زیرا فاقد نور الهی هستند و بدون رهنمود نور، به هیچ چیز نمی‌توان دست یافت:

﴿أَوْ كظلمات فی بحر لَمِیْ یفشاء موج من فوقه موج من فوقه سحاب، ظلمات بعضها فوق بعض، إذا أخرج یدہ لم یکد یراہا. و من لم یجعل الله له نوراً فما له من نور﴾ (نور/ ۴۰)؛ یا همانند تاریکیهایی است در دریایی ژرف که موجش فرو پوشد و بر فراز آن موجی دیگر و بر فرازش ابری است تیره. تاریکیهایی بر فراز یکدیگر، آن‌سان که اگر دست خود بیرون آرد آن را نتواند دید و آن کس که خدا راهش را به نوری روشن نکرده باشد، هرگز نوری فرا راه خود نخواهد دید.

در این ضرب‌المثل مبالغهٔ فراوان شده، کنایه از آن است که اعمال کافران هر چند ظاهری فریبنده داشته باشد، ولی پیرامون آن، آن اندازه آلودگیها وجود دارد که مانع بروز و ظهور یا تأثیر مثبت آن می‌گردد، هر چند بخواهند اثری از آن دریافت دارند، ممکن نباشد؛ زیرا تراکم آلودگیها به طور کلی آن اعمال را نابود ساخته است.

۱۶- برای غیبت کردن (بدگویی کردن از کسی در نهان او) ترسیمی دارد که زشتی و پلیدی کار را به طور آشکار و نفرت‌بار بیان می‌دارد:

﴿وَلَا یَقْتَبُ بَعْضُکُمْ بَعْضًا، أَعْیَبُ أَحَدُکُمْ أَنْ یَأْکُلَ لَحْمَ أَخِیهِ مِثًا فَکَرِهْتُمُوهُ﴾ (حجرات/ ۱۲)؛ بدگویی یکدیگر نکنید، آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادر مردهٔ خود را بخورد، آیا چنین عملی را نکوهیده نمی‌دارید؟

در این آیه، نکوهیدن کسی را در غیاب وی به مثابهٔ خوردن گوشت مردهٔ او دانسته و قبح آن را همانند آن گرفته است؛ زیرا عیب‌گویی کسی در پشت سر او، مانند آن است که آن کس مرده است و با گوشت مردار او تغذیه می‌شود.

در اینجا، چند تشبیه انجام گرفته است:

اولاً- عیب‌گویی، مانند تغذیه از گوشت مردار است، هر چند غیبت‌کننده گمان می‌برد از آن لذت می‌برد، ولی نمی‌داند که چه کار پلید و نفرت‌انگیزی انجام می‌دهد؛

ثانیاً- عیب گفتن کسی در غیاب او، در واقع کشتن شخصیت اوست؛ زیرا ریختن آبروی کسی با کشتن وی برابر است و کشتن شخصیت کمتر از کشتن شخص نیست؛

ثالثاً- مسلمانان همه برادرند و عیب‌گویی مسلمان، همانند کشتن شخصیت برادر است.

۱۷- زندگی این جهان را به فصل بهار تشبیه کرده که محدود است و پایانی دارد و نباید به آن دل بست، انسانی که خود جاویدان است نباید به چیزی دلبند شود که پایدار نیست، بلکه تنها از آن بهره‌ای برگیرد و خود را برای حیات جاوید آماده سازد. ولی کافران چون به آخرت پای‌بند نیستند- دل به همین جهان زودگذر بسته‌اند:

«واعلموا انما الحياة الدنيا لعب و لهو و زينة و تفاخر بينكم و تكاثرفي الاموال و الاولاد، كمثل غيث أعجب الكفار نباته، ثم يهيج فتراه مصفراً ثم يكون حطاماً، و في الآخرة عذاب شديد، و مغفرة من الله و رضوان. و ما الحياة الدنيا إلا متاع الفرور» (حدید/ ۲۰) بدانید که زندگی این جهان بازیچه است و سرگرمی و آرایش و فخرفروشی و افزون‌جویی در ثروت و فرزندان، همانند بارانی که رویدنی‌هایش کافران (یا کشاورزان) را به شگفت می‌افکند، سپس پژمرده می‌شود و بینی که زرد گشته و خاشاک شده است و در آخرت، نصیب گروهی عذاب سخت و نصیب گروهی آموزش و خشنودی خداست و زندگی دنیا جز متاعی فریبنده نیست.

۱۸- درباره کسانی که دارای علم و دانش اند، ولی از علم و دانش خود، در راه راست بهره‌نگیرند مثلی زده، همچون چهارپایان که بر گرده آنان کتابها بار است. بار گران کتابها را می‌کشند ولی از درون و محتوای آن بهره‌ای نمی‌برند، همین گونه است دانشمند نادرست کار، دشواریهای طلب علم را بر خود همواره کرده، ولی از آن بهره‌ای نبرده است:

«مثل الذين حملوا التوراة ثم لم يحملوها كمثل الحمار يحمل أسفارا. بس مثل القوم الذين كذبوا بآيات الله...» (جمعه/ ۵) مثل کسانی که تورات به آنان داده شده و بدان عمل نمی‌کنند، مثل خری است که کتابهایی را حمل می‌کند. بد روشی است که تکذیب‌کنندگان آیات الهی در پیش گرفته‌اند.

۱. «كفار» جمع کافر در آیه به دو معناست: کافر به خدا و زارع. زیرا «كفر» از ریشه «كفر» به معنای «ستر» (پنهان نمودن) می‌باشد و هر دوی اینان این ستم را دارند، زیرا کافر به خدا، فطرت خود را پنهان نموده و زارع، دانه را در زیر خاک پنهان داشته و در سوره فتح (۲۹/۴۸) به جای «كفار»، «زرع آمده» «زرع اخرج شطاه فآزره فاستغلف فاستوی علی سوه يعجب الزرع».

۱۹- درباره کسانی که از جنس مخلوق، خدایانی قائلند، مثلی می‌زند: آیا روا می‌دارند که بندگان زرخرید آنان همچو خودشان، در تصرف در اموال خود شریک آنان باشند، آنگاه بیم آن را ندارند که در مقابل آن قد علم کرده خودسرانه تصرف کنند؟ اگر چنین است، پس چگونه روا می‌دارند که مخلوق خداوند، شریک در خلق و آفرینش باشد؟

«ضرب لكم مثلاً من أنفسكم: هل لكم من ما ملكت أيمانكم من شركاء فيما رزقناكم، فأنتم فيه سواء، تخافونهم كخيفتكم أنفسكم. كذلك فصل الآيات لقوم يعقلون» (روم/ ۲۸) خداوند، برای شما مثلی از خودتان می‌زند: مگر روا دارید که بندگان زرخریدتان را در آنچه دارا هستید شریک سازید، تا در تصرف در اموال شما برابر شما باشند و آزادانه تصرف نمایند. شما از ایشان بیم دارید همان گونه که از خودتان (شریکهاتان) بیم دارید.....

۲۰- برای افراد گمراه که در زندگی راه گم کرده‌اند، سرگشته و حیران، راه به جایی نمی‌برند، مثلی می‌زند، همانند کسی که در طبقات بالای فضا معلق بوده در تنگنای تنفسی قرار گرفته است. فشار خون از داخل، با فشار هوای خارج متعادل نبوده، احساس صعوبت و تنگ‌نفسی می‌کند. برعکس افراد هدایت‌شده که در فضایی باز و گشاده قرار گرفته با کمال سهولت تنفس می‌کنند:

«فمن یرد الله أن یهدیه یشرح صدره للإسلام، و من یرد أن یضله یجعل صدره ضیقاً حرجاً کأنما یصعد فی السماء...» (انعام/ ۱۲۵) هر که را که خدا بخواهد هدایت کند سینه او را برای اسلام گشاده می‌سازد و هر که را که خواهد گمراه کند، سینه او را چنان فرو می‌بندد که گویی در آسمان دچار صعوبت گشته است....

۳-۶. ترسیم داستانهای مورد ضرب‌المثل

از جمله مواردی را که قرآن ترسیم کرده داستانهایی است که ضرب‌المثل شده است:

- ۱- «وإنا بلوناكم كما بلونا أصحاب الجنة إذ أقسموا لیصرنمها مصبحین * ولا یستنون * فطاف علیهم طائف من ربك و هم نامون * فأصبحت كالصريم * فتادوا مصبحین * أن اغدوا علی حرتکم إن كنتم صارمین * فانطلقوا و هم یتخافتون * أن لا یدخلنھا الیوم

۱. طائف، کنایه از آفت است که شب‌هنگام عارض شود.
۲. صریم، قطعه‌ای از شب را گویند. کنایه از سیاه شدن کشت است.

علیکم مسکین * و غدوا علی حرد^۱ قادرین * فلما رأوها قالوا: إنا لضاؤون * بل نحن محرومون * قال أوسطهم أم أقل لكم: لولا تسبیحون * قالوا: سبحان ربنا إنا كنا ظالمین * فأقبل بعضهم علی بعض يتلاومون * ... كذلك العذاب ولعذاب الآخرة أكبر (قلم/ ۱۷-۳۳)؛ ما آنان را آزمودیم، همان گونه که صاحبان باغ را آزمودیم، آنگاه که سوگند یاد کردند که فردا بامداد میوه های آن را خواهیم چید، و «إن شاء الله» نگفتند. پس شب هنگام در حالی که در خواب آرمیده بودند، آفتی از جانب خدا آنان را گرفت و آن باغ را بسوخت و زغال نمود. بامدادان، ندا در دادند: که هان به کشتزار خود بروید. پس به راه افتادند و آهسته با یکدیگر می گفتند: میباید امروز بینوایی به باغ شما درآید. بامدادان بر این گمان بودند که بر جلوگیری بینوایان توانایند، ولی هنگامی که دیدند باغ به حالتی افتاده، گفتند: مگر ما، راه گم کرده ایم، ولی نه، بلکه ما مردمی محروم هستیم و از هستی ساقط شده ایم. نیک مردشان گفت: مگر به شما نگفتم، چه شده که خدا را تسبیح نمی گوید؟ گفتند: منزّه است پروردگار ما، و ما ستمکاران هستیم. پس زیان به سرزنش یکدیگر گشودند... این چنین است عقوبت پروردگار، اگر دریابند و عقوبت اخروی سبترتر....

ما خود را در مقابل صاحبان باغی می بینیم که با خود قراردادی دارند، تا فردا صبح بینوایان را از بهره محروم سازند و بهره های فراوان باغ را به خود اختصاص دهند. آنگاه با خود گفتند: که بامدادان فردا به باغ درآییم و بینوایان را به آن راه ندهیم و تمامی میوه ها را چیده با خود همراه ببریم، ولی یاد خدا نکرده، «إن شاء الله» نگفتند. صبح هنگام به سوی باغ آمدند آن را سوخته دیدند و با آه و حسرت با خود گفتند: آیا راه را گم کرده ایم یا آنکه ما مردمی بیچاره شده ایم. آنگاه بود که به خود آمدند و خدا را تسبیح گفتند و خود را سرزنش نمودند.

- در این ترسیم چند نمونه از حالات متفاوت به تصویر کشیده شده است:
- ۱- حالت خودباوری بی جا که خدا را نادیده گرفته اند؛
 - ۲- حالت خودخواهی تا دیگران را محروم سازند؛
 - ۳- حالت خودپسندی که به خود گمان قدرت برند؛
 - ۴- حالت افسردگی که خود را بیچاره و زبون بینند؛

۱. حرد، به معنای منع نمودن. یعنی گمان می بردند که بر جلوگیری بینوایان قادر و توانا هستند.

۵- حالت سرافکندگی و بازگشت به سوی حق و سرسپردن به تقدیر الهی. ضمناً، جمله «و غدوا علی حرد قادرین» عنوان استهزا را دارد، گویا خداوند آنان را به سخره گرفته: به گمان خود صبح کردند، در حالی که می پنداشتند بر محروم ساختن بینوایان توانا می باشند.

علاوه، مورد مسخره «نظار» (تماشاگران صحنه) قرار گرفته، تمامی این گفت و شنودها را شنیده، در دل به آنان می خندند.

۲- اکنون به سراغ صاحب باغی دیگر می رویم، بلکه صاحب دو باغ که یکی از دیگری پرثمرتر بودند. صاحب این دو باغ با دوست خود حکایتی دارد که شنیدنی و طبق ترسیم قرآن دیدنی است:

«و اضرب لهم مثلاً رجلین جعلنا لأحدهما جنتين من أعناب و حففناها بنخل و جعلنا بینهما زرعاً * کلتا الجنتين آتت أكلها و لم تظلم منه شیئاً و فجرتنا خلاهما نهرأ * و کان له ثمر فقال لصاحبه و هو یحاوره أنا أكثر منك مالاً و أعزّ نفعاً * و دخل جتته و هو ظالم لنفسه. قال: ما أظنّ أن تبید هذه أبدأ * و ما أظنّ الساعة قائمة و لئن رددت إلی ربّی لأجدن خیراً منها منقلباً * قال له صاحبه و هو یحاوره: أكفرت بالذی خلقك من تراب ثم من نطفة ثم سواك رجلاً * لکنا هو الله ربّی و لا أشرك برّبّی أحداً * و لولا إذ دخلت جتتك قلت: ما شاء الله لا قوة إلا بالله. إن ترزّ أنا أقلّ منك مالاً و ولدأ * فعی ربّی أن یوتین خیراً من جتتك و یرسل علیها حساباً من السماء فتصیح صعیداً زلقاً * أو یصبح ماؤها غوراً فلن تستطيع له طلباً * و أحیط بشمره. فأصبح یقلب کفیه علی ما أنفق فیها و هی خاویة علی عروشها و یقول: یا لیتی لم أشرك برّبّی أحداً * و لم تکن له فئسة ینصرونه من دون الله و ما کان منتصراً * هنالك الولاية لله الحقّ هو خیر ثواباً و خیر عقاباً *... (کهف/ ۳۲-۴۴).

در این ضرب المثل، تمامی داستان، با تفصیل و جزئیات بیان شده، و ارائه داده شده که چگونه غفلت از حضور حق تعالی در صحنه وجود، فاجعه آفرین است. خداوندی که تمامی هستی به دست توانای اوست و تدبیر هر امری با یدِ با کفایت او به چرخش درمی آید، هر گونه غفلت از این حقیقت آشکار، مایه بدبختی و نگون بختی است که انسانهای خردمند و واقع نگر از آن غفلت نورزند، جز بی خردان

۱. حسابان از محاسبه، به معنای عقوبت و جزای عمل است که خداوند آن را به حساب در می آورد؛ صعید، رویه زمین است و زلق، به معنای زلل و لغزش است.

و تهی مغزان سبک وزن، و عاقبت این غفلت را به سختی می چشند.

حکایت آن دو دوست چنین بوده که یکی مغرور و خودنگر، دیگری خردمند و خدانگر، که هر دوی اینان، دو نمونه بارز از نمونه های انسانی غافل و عاقل را به نمایش گذارده اند. نمونه غافل - که ثروت و نعمت، عقل او را ربوده و قدرت کبری را فراموش کرده - به دوست عاقل خود، فخر می فروشد و ثروت و مکنت خود را به رخ او می کشد و گمان می برد که این ثروت و نعمت برای او همیشگی است و دست توانایی که آن را از وی بر باید در کار نیست! با او به گفتگو می نشیند و به او فخر می فروشد و خود را برتر از او می پندارد و از روی بی خردی، دوست دیرینه خود را تحقیر می کند و رنج می دهد و هرگز خدا را در نظر نمی گیرد.

موقعی که همراه دوست خود وارد باغ شده از روی غفلت با خود می گوید: عَجَب ثروت هنگفتی است که زوال ندارد! و این یک حالت عَجَب و خودپسندی است که آدمی را سقوط می دهد. لذا به دنبال آن اضافه می کند: هرگز قیامتی نیز در کار نیست تا حسابرسی باشد. سپس از روی تمسخر می گوید: باز هم اگر قیامتی بود، همان گونه که نصیب من در این جهان ثروت و نعمت بود، در آن جهان نیز به ثروت و نعمت دست می یابم و این کمال خودپسندی و خودبینی است که خود را محور نعمت پندارد و هر کجا رود، می پندارد ثروت به سراغ او می آید.

دوست او - که همراه او بود - با شنیدن این زمزمه، به خود آمد و او را هشدار داد که این چه پندار غلطی است! چرا کفر می ورزی و خداوندی که تو را آفریده و پروریده نادیده می گیری؟ همانا هر گاه یاد خدا می کردی و می گفتی «ما شاء الله لا قوة الا بالله» هر آنچه هست با خواست خداست و نیرویی جز نیروی او، بر سراسر هستی حاکم نیست! اگر چنین می پنداشتی، گمان نمی رفت که به من فخر بفروشی و گمان نمی بردی که شاید خداوند به جای تو مرا ثروتمند کند یا آنکه ثروت تو به دست نابودی سپرده شود!

در این هنگام بود که آفت آسمانی، باغ او را فرا گرفت، صبح هنگام که وارد باغ خود شد ویرانه ای بیش نبود، دست تأسف بر دست خود می زد و می نالید و می گفت: ای کاش در مقابل ذات حق، عرض اندام نکرده بودم. ولی پشیمانی چه سود!